

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و ششم، شماره پیاپی ۹۹
زمستان ۱۳۹۳، ص ۴۵-۲۵

درنگی بر روایتی مشهور در مستندات فقهی شیعه (روایت زره گمشده علی علیه السلام)*

حسن رضازاده مقدم

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، پردیس بین الملل
و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فریمان

Email: h_rezazadeh118@yahoo.com

دکتر عباسعلی سلطانی

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: soltani@um.ac.ir

چکیده

یکی از روایاتی که در فقه و به ویژه در مبحث قضا و شهادت مورد استناد فقهاء شیعه قرار گرفته است، روایت یا داستان زره گمشده علی علیه السلام است. پیدا شدن زره در بازار کوفه در حالی که توسط فردی در معرض فروش قرار داده شده است و مراجعه آن حضرت به قاضی و اقامه دعوا علیه آن شخص و ارائه شاهد بینه در جلسه دادگاه، داستانی است که در طول تاریخ فراوان به آن استناد شده است. بسیاری از فقهای عظام شیعه این روایت را مستند فقهی برخی احکام قرار داده‌اند. این نوشتار ضمن بررسی صحت و سقم این روایت و نقد آن از طریق سند و دلالت، به عدم صحت و جعلی بودن این داستان دست یافته و به بازتاب‌های منفی آن در استنباط‌های فقهی پرداخته است. ارائه مستندات فقهی و تاثیرات منفی داستان در فقه نیز از دیگر مطالب مهم این مقاله است.

کلیدواژه‌ها: روایت زره گمشده، نقد روایی، مستند غیر معتبر فقهی، زره گمشده، امام علی علیه

السلام.

مقدمه

فراوان شنیده و خواننده‌ایم که علی علیه السلام زره خویش را گم کرد و بعد از مدتی آن را در بازار کوفه در دست مردی یهودی یا مسیحی یافت که آن را در معرض فروش گذاشته بود، حضرت به آن مرد فرمود که این زره مال اوست آن مرد قبول نکرده و برای طرح دعوا به شریح قاضی مراجعه می‌شود. قاضی ابتدا از علی علیه السلام برای ادعای خود شاهد و بینه می‌خواهد، اما چون حضرتش برای ادعای خویش شاهد و بینه ندارد، شریح به نفع آن مرد رأی داده و زره را به او می‌دهد. پس از خروج از دادگاه آن مرد غیر مسلمان از رفتار علی علیه السلام و قاضی دادگاه اسلامی متأثر شده بر می‌گردد و علاوه بر این‌که زره را به علی علیه السلام بر می‌گرداند خود نیز مسلمان می‌شود و ...

با توجه به این‌که شخصیت اصلی این داستان علی علیه السلام است. خواندن این داستان سؤالاتی در ذهن ایجاد کرده به گونه‌ای که قبول چنین داستانی را مشکل می‌نماید. سؤالاتی از این دست که: آیا این داستان صحت دارد؟ آیا می‌شود امام معصوم را به دادگاه کشاند؟ کلام و امر معصوم علیه السلام تا چه حد نافذ است؟ آیا می‌شود از امام معصوم شاهد و بینه خواست؟ آیا رد ادعای معصوم امکان‌پذیر است؟ استناد به روایت غیر معتبر چه جایگاهی در فقه دارد؟ یافتن پاسخی استناد دارد، مستند، منطقی و علمی در تقویت اعتقادات ما بسیار موثر بوده، و موجب استحکام نظام فقهی شیعه نیز خواهد شد. لذا به منظور یافتن پاسخ سؤالات با مراجعه به منابع مختلف و نیز استفاده از نرم افزار کتابخانه اهل بیت و شامله، موضوع، مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت که توضیحات تفصیلی آن در پی خواهد آمد.

ورود داستان به فقه شیعه

داستان زره گم شده علی علیه السلام، مستند فقهی برخی فقهای شیعه اعم از معاصر و متقدم قرار گرفته است. این داستان در دو موضع از مبحث قضاء مورد بحث و استناد فقها قرار گرفته است:

موضع اول: تسویه خصمین

«وَأَمَّا مَوْضِعُ الْجُلُوسِ فَإِنَّهُ يَجْلِسُهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَكُونُ أَحَدُهُمَا أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنَ الْآخَرِ، رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَضَى أَنْ يَجْلِسَ الْخَصْمَانِ بَيْنَ يَدَيْ الْقَاضِي. هَذَا كُلُّهُ إِذَا اسْتَوَى فِي الدِّينِ مُسْلِمِينَ أَوْ مُشْرِكِينَ، فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا مُسْلِمًا وَالْآخَرَ مُشْرِكًا، قَالَ بَعْضُهُمْ:

یرفع المسلم علی المشرک فی المكان، لما روي أن عليا عليه السلام رأى درعا مع يهودي فعرفها وقال هذه درعي ضاعت مني يوم الجمل، فقال اليهودي درعي و مالي و في يدي، فترافعا إلى شريح و كان قاضي علي عليه السلام فلما دخلا عليه قام شريح من موضعه و جلس على موضعه و جلس شريح و اليهودي بين يديه فقال علي عليه السلام لولا أنه ذمي لجلست معه بين يديك، غير أنني سمعت النبي عليه السلام يقول لا تساووهم في المجالس. و هذا هو الأولى.» (طوسی، المبسوط، ۱/۴۹؛ شهید اول، الدروس، ۲/۷۵؛ شهید ثانی، الروضة البهية، ۳/۷۳؛ شهید ثانی، مسالك الافهام، ۱۳/۴۲۸؛ شیخ بهایی، جامع عباسی، ۳۵۳؛ مجلسی اول، روضة المتقين، ۱۳/۴۲۸؛ محقق السبزواری، كفاية الاحكام، ۲/۶۸۱؛ آل عصفور، الشيخ حسين، الأنوار اللوامع في شرح مفاتيح الشرائع، ۱۴/۵۵؛ طباطبایی، سيد علی، رياض المسائل، ۱۵/۵۷؛ نجفی، جواهر الكلام، ۴۰/۱۴۳)

موضع دوم: اهل صیانات و مروات در دادگاه

«إذا استعدى رجل عند الحاكم على رجل لم يخل المستعدى عليه من أحد أمرين، إما أن يكون حاضرا أو غائبا، فإن كان حاضرا اعتدى عليه وأحضره، سواء علم بينهما معاملة أو لم يعلم، و هو الأقوى عندنا. و ليس في ذلك ابتذال لأهل الصیانات و المروات فإن عليا عليه السلام حضر مع يهودي عند شريح» (طوسی، المبسوط، ۸/۱۵۴؛ ابن البراج، المهذب، ۲/۵۸۳؛ ابن إدريس الحلبي، ۲/۱۷۷؛ علامه حلی، مختلف الشیعه، ۸/۴۱۱؛ فاضل مقداد، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ۴/۲۴۷؛ فاضل هندی، كشف اللثام، ۱۰/۸۰)

چنان که ملاحظه شد ورود و تاثیر داستان در فقه به وضوح قابل مشاهده است، اما جایگاه رفیع فقهایی شیعه ما را از ادامه هرگونه مطلبی باز می‌دارد، چرا که بیان دقائق و ظرائف برای اهل دقت و نظر، لطفی ندارد.

مأخذ شناسی داستان

جستجویی جامع، پیرامون مأخذشناسی داستان به عمل آمد و با صرف زمان نسبتا زیاد برای این داستان حدود ۱۰۰ منبع به دست آمد، که به طور کلی می‌توان این منابع را به ۴ دسته عمده؛ تاریخی، روایی، فقهی و اصولی تقسیم نمود. البته ناگفته نماند که چون این داستان از شهرت قابل توجهی برخوردار است، در منابع دست چندم زیادی از قبیل کتب داستانی، ادبیات کودکان، اخلاقی، سیره، جراید و نیز ذکر شده است که به سبب اطاله مطلب از ذکر آن

خودداری می‌شود.

پس از بررسی کامل و دقیق تمامی مأخذ این داستان، مشخص شد که، این داستان در ۱۰ مأخذ اصلی ذیل نقل شده است.

ردیف	مأخذ	مؤلف	تاریخ فوت (ق)	مذهب
۱	الغارات	ابراهیم بن محمد الثقفی	۲۸۳	شیعه
۲	الاحکام	الامام یحیی بن الحسین	۲۹۸	زیدی
۳	اخبار القضاة	محمد بن خلف بن حیان (وکیع)	۳۰۶	شافعی
۴	نزهة الابصار	علی بن مهدی الطبری المامطیری	۳۶۰	زیدی یا شافعی
۵	الکامل	عبد الله بن عدی الجرجانی	۳۶۵	شافعی
۶	الفصول فی الاصول	احمد بن علی الرازی الجصاص	۳۷۰	حنفی
۷	تیسیر المطالب	یحیی بن الحسین (سید ابوطالب)	۴۲۷	زیدی
۸	حلیة الاولیاء	حافظ ابونعیم الاصفهانی	۴۳۰	سنی
۹	السنن الکبری	البیهقی	۴۵۸	سنی
۱۰	تاریخ مدینة دمشق	ابن عساکر	۵۷۱	شافعی

متن کامل مأخذ

با توجه به این که سند و متن کلیه مأخذ بایستی با دقت مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد لذا ذکر متن کامل همه مأخذ ضروری است.

مأخذ اول

«...حدثنا عمرو بن شمر، عن سالم الجعفی، عن الشعبي، قال: وجد علي - عليه السلام -

درعا له عند نصراني فجاء به إلى شريح يخاصمه إليه، فلما نظر إليه شريح ذهب يتنحى فقال: مكانك، و جلس إلى جنبه، و قال: يا شريح أما لو كان خصمي مسلما ما جلست إلا معه ولكنه نصراني و قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: إذا كنتم وإياهم في طريق فألجؤوهم إلى مضايقة و صغروا بهم كما صغر الله بهم في غير أن تظلموا. ثم قال علي - عليه السلام -: إن هذه درعي لم أبع ولم أهب، فقال للنصراني: ما يقول أمير المؤمنين؟ فقال النصراني: ما الدرع إلا درعي، و ما أمير المؤمنين عندي بكاذب، فالتفت شريح إلى علي عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين هل من بينة؟ - قال: لا، فقضى بها للنصراني، فمشى هنية ثم أقبل فقال: أما أنا فأشهد أن هذه أحكام النبيين، أمير المؤمنين يمشى بي إلى قاضيه! و قاضيه يقضي عليه! أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أن محمدا عبده ورسوله، الدرع و الله درعك يا أمير المؤمنين انبعث الجيش و أنت منطلق إلى صفين فخرت من بعيرك الأورق فقال: أما إذا أسلمت فهي لك، وحملة على فرس. قال الشعبي: وأخبرني من رآه يقاتل مع علي - عليه السلام - الخوارج في النهروان. (الغارات، ۱/ ۱۲۴)

مأخذ دوم

«و بلغنا عن أمير المؤمنين علي عليه السلام أنه وجد درعا له عند نصراني فأقبل به إلى شريح قاضيه على المسلمين فخاصمه عليه قال فلما رآه شريح رحل له عن مجلسه فقال له: مكانك فجلس إلى جنبه... (بقية داستان با اندکی تفاوت شبیه مأخذ قبل است) قال فالتفت شريح إلى علي فقال: يا أمير المؤمنين هل من بينة قال: فضحك علي وقال أصاب شريح مالي من بينة فقضى بالدرع للنصراني، قال: فقام النصراني فمشى هنيهة ثم رجع ثم قال أما أنا فأشهد أن هذه أحكام الأنبياء، أمير المؤمنين يمشى إلى قاضيه يقضي عليه أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبده ورسوله الدرع و الله درعك يا أمير المؤمنين اتبع الجيش وأنت منطلق إلى صفين... (بقية داستان با اندکی تفاوت شبیه مأخذ قبل است) و قاتل مع أمير المؤمنين يوم النهروان.» (الأحكام في الحلال و الحرام، ۲/ ۴۴۹-۴۵۰)

مأخذ سوم

الف: «...عن ميسرة عن شريح قال: لما رجعت على من قتال معاوية وجد درعا له افتقده بيد يهودي يبيعها فقال علي: درعي لم أبع ولم أهب فقال اليهودي: درعي و في يدي فاختصما إلى شريح فقال له شريح: حين ادعى: هل لك بينة؟ قال: نعم قنبر و الحسن ابني فقال شريح: شهادة الابن لا تجوز للأب قال: سبحان الله رجل من أهل الجنة.

«شهادة المولى لمن هو عنده ولا تجوز» حدثني عبد الله بن أحمد بن حنبل قال حدثني أبي قال: حدثنا هشيم قال: أخبرنا مجالد عن الشعبي قال: وجد علي عند ابن قفل التميمي درع رجل قتل يوم الجمل فأخذها منه فقال: إني اشتريتها من رجل بأربعة ألف درهم فاخترتها إلى شريح فلما جلسا بين يديه قال علي: أني أصبت عند هذا درع رجل أصيب يوم الجمل فقال للآخر: ما تقول؟ قال: ابتعتها من رجل أصيب يوم الجمل فقال لعلي: بينك فجاء بعبد الله بن جعفر ومولى له فشهدا فكان شريحا لم يجز شهادة المولى على من عنده وقال: اتبع بيعك بالثمن الذي دفعت إليه وقال: في أي كتاب لله وجدت أن شهادة المولى لا تجوز.» (أخبار القضاة، ٢/ ١٩٤)

ب: «... عن ميسرة عن شريح قال: لما توجه علي عليه السلام إلى قتال معاوية افتقد درعا له فلما رجع وجدها في يد يهودي يبيعها بسوق الكوفة فقال: يا يهودي الدرع درعي لم أهب ولم أبع فقال لليهودي: درعي وفي يدي فقال بيني وبينك القاضي قال: فأتاني فقعد على إلى جنبي واليهودي بين يدي وقال: لول أن خصمي ذمي لاستويت معه في المجلس ولكني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: اصغروا بهم كما أصغر الله بهم ثم قال: هذه الدرع درعي لم أبع ولم أهب فقال لليهودي: ما تقول؟ قال: درعي وفي يدي وقال شريح: يا أمير المؤمنين هل من بينة؟ قال: نعم الحسن ابني وقنبر يشهدان أن الدرع ردعي قال شريح: يا أمير المؤمنين شهادة الابن للأب لا تجوز فقال علي: سبحان الله! رجل من أهل الجنة لا تجوز شهادته سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: الحسن والحسين سيدا شباب أهل أهل الجنة فقال لليهودي: أمير المؤمنين قدمني إلى قاضيه وقاضيه يقضى عليه أشهد أن هذا الدين على الحق وأشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله وأن الدرع درعك يا أمير المؤمنين سقطت معك ليلا وتوجه مع علي يقاتل معه بالنهروان فقتل. حدثني سعيد بن أحمد أبو عثمان القارئ قال: حدثنا جعفر بن محمد بن إسحاق بن يوسف الأزرق قال: حدثنا حكيم بن حزام عن الأعمش عن إبراهيم عن شريح عن علي نحوه.» (همان، ٢/ ٢٠٠)

مأخذ چهارم

«... ميسرة عن جده شريح: أن أمير المؤمنين عليه السلام لما خرج الى صفين افتقد درعا له مع يهودي يعرضها لبييعها. فقال له: «يا يهودي الدرع درعي لم ابع و لم اهب» فقال لليهودي الدرع لى و فى يدى، فقال له اميرالمؤمنين: «بينى و بينك حاكم المسلمين» فمضيا الى شريح. فجلس اميرالمؤمنين الى جانب شريح و جلس يهودى بين يدى شريح، فقال له اميرالمؤمنين: «لولا انى سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول: صغروا بهم لجلست معه بين يديك و لكنى

ارتفعت لان خصمی ذمی» فقال شریح: ما تقول یا امیرالمؤمنین؟ فقال: «أقول: ان الدرع لی، لم ابع و لم اهب»، فقال شریح: فما تقول یا یهودی؟ فقال: الدرع لی و فی یدی. فقال شریح: الک بینہ یا امیرالمؤمنین؟ فقال: «نعم، هذا قنبر و الحسین یشهدان لی بذلك». فقال شریح: شهادة الابن لاتجوز لابیہ یا امیرالمؤمنین، فقال نشدتک بالله یا شریح اسمعت عمر بن الخطاب و هو یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و هو یقول: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة، افلا تجوز شهادة رجل من اهل الجنة؟». فلما سمع یهودی مراجعتہما فی ذلك، قال: هذا امیر المؤمنین جاء الی قاضی المسلمین و حاکمہم، و الحاکم حکم علیہ، و انا اشهد ان لاله الا الله و أن محمدا عبده و رسوله، و ان الدرع درعک حملتها علی جمل اورق و هی معک یوم صفین، فسقطت منک و اخذتها و رد علیہ درعه و حضر ذلك الرجل بعد ما اسلم مع امیر المؤمنین وقعة النهروان فقاتل حتی قتل بین یدیہ». (نزہة الابصار و محاسن الأبرار، ۳۳۰)

مأخذ پنجم

«... عن إبراهيم التيمي عن أبيه قال اعترف علي درعا له مع يهودي فارتفعا إلى شريح فاستشهد علي شريحا أسمعت عمر يقول سمعت النبي صلی الله علیه وسلم یقول الحسن والحسين سیدا شباب أهل الجنة قال نعم فی قصة ذکرها». (الكامل، ۲ / ۲۲۰)

مأخذ ششم

«... واختصم علي إلى شريح مع يهودي في قصة الدرع، ف قضى عليه شريح لليهودي. فقبل قضاءه، و أجازہ علی نفسه، مع خلافه إياه فيه. فأسلم اليهودي، و قال هذا دين حق تجيزون أحكام قضاةكم علیکم». (الفصول فی علم الاصول، ۴ / ۳۰۹)

مأخذ هفتم

«... حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ الشَّعْبِيِّ، قَالَ: وَجَدَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرَعًا لَهُ عِنْدَ نَصْرَانِي فَأَقْبَلَ بِهِ إِلَى شُرَيْحٍ يُحَاكِمُهُ، قَالَ: فَجَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِ شُرَيْحٍ فَقَالَ: يَا شُرَيْحُ، لَوْ كَانَ خَصْمِي... (بقية داستان با اندکی تفاوت شبیه مأخذ دوم است) قَضَى بِهَا لِلنَّصْرَانِي. قَالَ: فَمَشَى خَطِيٌّ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: أَمَا أَنَا فَأُشْهِدُ أَنَّ هَذِهِ أَحْكَامُ الْأَنْبِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَمْشِي إِلَى قَاضِيهِ وَقَاضِيهِ يَقْضِي عَلَيْهِ، أَشْهِدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ الدَّرْعُ وَاللَّهُ دَرْعُكَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ تَبِعْتُ الْجَيْشَ وَأَنْتَ مُنْطَلِقٌ إِلَى صَفِّينَ فَجَرَرْتَهَا مِنْ بَعِيرِكَ الْأَوْرَقِ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا إِذَا أَسْلَمْتَ فَنَهَبَهَا لَكَ. وَحَمَلَهُ عَلِيُّ فَرَسٍ. قَالَ الشَّعْبِيُّ: فَأَخْبَرَنِي مَنْ رَأَاهُ يَقَاتِلُ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَوَارِجًا.» (تيسير

(المطالب، ٩٤)

مأخذ هشتم

«... عن ابراهيم بن يزيد التيمي عن أبيه قال وجد علي بن أبي طالب درعا له عند يهودي التقطها فعرفها فقال درعي سقطت عن جمل لي أورك فقال اليهودي درعي وفي يدي ثم قال له اليهودي بيني وبينك قاضي المسلمين فأتوا شريحا فلما رأى عليا قد أقبل تحرف عن موضعه وجلس على فيه ثم قال علي لو كان خصمي من المسلمين لساويته في المجلس ولكني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تساووه في المجلس والجؤوهم الى أضييق الطرق فإن سبوكم فاضربوهم وان ضربوكم فاقتلوهم ثم قال شريح ما تشاء يا أمير المؤمنين قال درعي سقطت عن جمل لي أورك والتقطها هذا اليهودي فقال شريح ما تقول يا يهودي قال درعي وفي يدي فقال شريح صدقت والله يا أمير المؤمنين أنها لدرعك ولكن لا بد من شاهدين فدعى قنبرا مولاه والحسن بن علي وشهدا أنها لدرعه فقال شريح أما شهادة مولاك فقد أجزأنا وأما شهادة ابنك لك فلا نجيزها فقال علي ثكلتك أمك أما سمعت عمر بن الخطاب يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة قال اللهم نعم قال أفلا تجيز شهادة سيد شباب أهل الجنة والله لأوجهنك الى بانقيا تقضى بين أهلها أربعين يوما ثم قال لليهودي خذ الدرع فقال اليهودي أمير المؤمنين جاء معي الي قاضي المسلمين فقضى عليه ورضي صدقت والله يا أمير المؤمنين أنها لدرعك سقطت عن جمل لك التقطتها أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله فوهبها له علي و أجزاه بتسعمائة و قتل معه يوم صفين السياق لمحمد بن عون و قال عبدالله بن سليمان فقال علي الدرع لك و هذا الفرس لك و فرض له في تسعمائة ثم لم يزل معه حتى قتل يوم صفين ...»

«حدثناه ... عن شريح قال لما توجه علي الى حرب معاوية افتقد درعا له فلما انقضت الحرب و رجع الى الكوفة أصاب الدرع في يد يهودي يبيعه في السوق فقال له علي يا يهودي هذه الدرع درعي لم أبع و لم أهب فقال اليهودي درعي و في يدي فقال علي نصير الي القاضي فتقدما الى شريح فجلس على الى جنب شريح و جلس يهودي بين يديه فقال علي لولا أن خصمي ذمي لاستويت معه في المجلس سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول صغروا بهم كما صغر الله بهم فقال شريح قل يا أمير المؤمنين فقال نعم ان هذه الدرع التي في يد اليهودي درعي لم أبع ولم أهب فقال شريح ما تقول يا يهودي فقال درعي وفي يدي فقال شريح يا أمير المؤمنين بينة قال نعم قنبر والحسن يشهدان أن الدرع درعي قال شهادة الابن لا تجوز

للأب فقال رجل من أهل الجنة لا تجوز شهادته سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة فقال اليهودي أمير المؤمنين قدمني الى قاضيه و قاضيه قضى عليه أشهد أن هذا للحق أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله و أن الدرع درعك كنت راكبا على جملك الأورق و أنت متوجه الى صفين فوقعت منك ليلا فأخذتها وخرج يقاتل مع علي الشراة بالنهروان فقتل (كتاب حلية الاولياء و طبقات الاصفياء، ۴ / ۱۳۹، شماره ۲۵۶)

مأخذ نهم

«... عمرو بن شمر عن جابر عن الشعبي قال خرج علي بن أبي طالب رضي الله عنه إلى السوق فإذا هو بنصراني يبيع درعا قال فعرف علي رضي الله عنه الدرع فقال هذه درعى بيني وبينك قاضى المسلمين قال و كان قاضى المسلمين شريح كان علي رضي الله عنه استقضاه قال فلما رأى شريح أمير المؤمنين قام من مجلس القضاء واجلس عليا رضي الله عنه في مجلسه و جلس شريح قدامه إلى جنب النصراني فقال له علي رضي الله عنه أما يا شريح لو كان خصمي مسلما لقعدت معه مجلس الخصم ولكني سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول لا تصافحوهم ولا تبدؤهم بالسلام ولا تعودوا مرضاهم ولا تصلوا عليهم والجوهم إلى مضايق الطريق و صغروهم كما صغروهم الله اقض بيني وبينه يا شريح فقال شريح تقول يا أمير المؤمنين قال فقال علي رضي الله عنه هذه درعى ذهبت منى منذ زمان قال فقال شريح ما تقول يا نصراني قال فقال النصراني ما اكذب أمير المؤمنين الدرع هي درعى قال فقال شريح ما أرى ان تخرج من يده فهل من بينة فقال علي رضي الله عنه صدق شريح قال فقال النصراني اما انا اشهد أن هذه احكام الأنبياء أمير المؤمنين يجئ إلى قاضيه وقاضيه يقضى عليه هي والله يا أمير المؤمنين درعك أبتعتك من الجيش وقد زالت عن جملك الأورق فأخذتها فانى اشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله قال فقال علي رضي الله عنه اما إذا أسلمت فهي لك وحمله على فرس عتبق قال فقال الشعبي لقد رأيت يقاتل المشركين هذا لفظ حديث أبي زكريا وفي رواية ابن عبدان قال يا شريح لولا أن خصمي نصراني لجثيت بين يديك وقال في آخره قال فوهبها علي رضي الله عنه له وفرض له الفين وأصيب معه يوم صفين والباقي بمعناه (و روى) من وجه آخر أيضا ضعيف عن الأعمش عن إبراهيم التيمي.» (سنن الكبرى، ۱۰ / ۱۳۶)

مأخذ دهم

الف: «... عن الشعبي قال خرج علي بن أبي طالب إلى السوق فإذا هو بنصراني يبيع درعا قال فعرف علي الدرع فقال هذه درعى بيني وبينك قاضى المسلمين قال وكان قاضى المسلمين

شريح كان علي استفضاه قال فلما رأى شريح أمير المؤمنين قام من مجلس القضاء وأجلس عليا في مجلسه وجلس شريح قدامه إلى جنب النصراني فقال علي أما يا شريح لو كان خصمي مسلما لعدت معه مجلس الخصم ولكني سمعت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) يقول لا تصافحوهم ولا تبدءوهم بالسلام ولا تعودوا مرضاهم ولا تصلوا عليهم وألجئوهم إلى مضايق الطرق و صغروهم كما صغروهم الله افض بيني وبينه يا شريح قال فقال شريح ما تقول يا أمير المؤمنين قال فقال علي درعي ذهبت مني منذ زمان قال فقال شريح ما تقول يا نصراني فقال النصراني ما أكذب أمير المؤمنين الدرع هي درعي قال فقال شريح ما أرى أن تخرج من يده فهل من بينة فقال علي صدق شريح قال فقال النصراني أما أنا أشهد أن هذه أحكام الأنبياء أمير المؤمنين يجئ إلى وقاضيه يقضي عليه هي والله يا أمير المؤمنين درعك اتبعتك من الجيش وقد زالت على جملك الأورق فأخذتها فإني أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله قال فقال علي أما إذا أسلمت فهي لك وحمله على فرس عتيق قال فقال الشعبي لقد رأيت يقاتل المشركين. هذا لفظ حديث أبي زكريا وفي رواية ابن عبدان قال يا شريح لولا أن خصمي نصراني لجثيت بين يديك وقال في آخره قال فوهبها له علي وفرض له ألفين وأصيب معه يوم صفين والباقي بمعناه» (تاريخ مدينة دمشق، ٢٣/ ٢٣)

ب: «... عمرو بن شمر عن جابر عن الشعبي قال وجد علي بن أبي طالب درعه عند رجل نصراني فأقبل به إلى شريح يخاصمه قال فجاء علي حتى جلس إلى جنب شريح فقال له علي يا شريح لو كان خصمي مسلما ما جلست إلا معه ولكنه نصراني وقد قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم) إذا كنتم وإياهم في طريق فاضطروهم إلى مضايقه و صغروا بهم كما صغر الله تعالى بهم من غير أن تطغوا ثم قال علي هذا الدرع درعي لم أبع ولم أهب فقال شريح للنصراني ما تقول فيما يقول أمير المؤمنين فقال النصراني ما الدرع إلا درعي ما أمير المؤمنين عندي بكاذب فالتفت شريح إلى علي فقال يا أمير المؤمنين هل من بينة قال فضحك علي وقال أصاب شريح ما لي بينة ففضى بها للنصراني قال فمشى خطأ ثم رجع فقال أما أنا فأشهد أن هذه أحكام الأنبياء أمير المؤمنين قدمني إلى قاضيه وقاضيه يقضي عليه أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله الدرع والله درعك يا أمير المؤمنين أتبعث الجيش وأنت منطلق إلى صفين فخرجت من بعيرك الأورق فقال أما إذا أسلمت فهي لك وحمله على فرس فقال الشعبي فأخبرني من رآه يقاتل الخوارج مع علي يوم النهروان.» (تاريخ مدينة دمشق، ٤٢/ ٤٨٦)

بررسی اعتبار مآخذ**الف: بررسی سند مآخذ**

قبل از ورود به بحث، در بررسی مآخذ توجه به دو نکته ضروری است:

- ۱- به جز کتاب الغارات بقیه منابع جزء منابع اهل سنت و زیدیه هستند.
- ۲- الغارات تنها منبع شیعی امامی این داستان است که البته او نیز داستان را از رویان غیر امامی و غیر معتبر ذکر می‌کند.

مآخذ ۲ و ۶

مآخذ دوم و ششم به دو جهت از حیث اعتبار ساقط می‌باشند و قابل استناد نمی‌باشند؛ اول: فاقد سند هستند..

دوم: مؤلف مآخذ دوم (یحیی بن حسین) زیدی مذهب بوده و مؤلف مآخذ ششم نیز حنفی مذهب است. لذا هیچ‌کدام قابل اعتماد و استناد نیستند. و در مورد آن‌ها توثیقی نرسیده است.

مآخذ ۱ و ۷ و ۹ و ۱۰

مآخذ ۱ و ۷ و ۹ و ۱۰ همگی داستان را از شعبی ذکر کرده‌اند.

شعبی کیست؟

در نزد اهل سنت، شعبی افقه الناس و کثیر العلم و ابن عباس زمان خود است. ستایشگر خلفای راشدین است و تمایل شدیدی به آن‌ها دارد، بغض علی علیه السلام را نیز در دل دارد به طوری که حتی از بیان فضائل حضرت ابا داشته و اگر چنانچه بخواهد فضیلتی برای اهل بیت نقل کند خلفای راشدین را نیز شریک می‌کند، ضمن این‌که بدگویی‌هایی از پیروان اهل بیت داشته و آن‌ها را رافضی می‌خواند، اما جالب است که در منابع مهم اهل سنت وارد شده که شعبی همکار و همدست آل مروان و حجاج بوده است. (حلیه الاولیاء ۴/ ۳۲۵؛ تذکره الحفاظ، ۱/ ۸۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ۱۱/ ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷)

اما در نزد شیعه، شعبی مذموم می‌باشد:

- ۱- صاحب الغارات می‌نویسد: «سه نفر هرگز به علی بن ابی طالب ایمان نیاوردند: مسروق، مرّة، شریح و شعبی چهارمین نفرشان بود.» (الغارات، ۲/ ۵۶۵)
- ۲- شیخ عباس قمی: «... علمای عامه او را به فقاها و وثاقت ستوده‌اند و او را ابن عباس زمان خود گفته‌اند و لکن نزد ما مذموم و مطعون است...» (هدیه الاحباب، ۱۶۳)
- ۳- آیت الله خوئی: «أقول ... و هو الخبیث الفاجر الکذاب المعلن بعداوة لأمیر المؤمنین

(علیه السلام)، و قد ذکرنا شطرا من مخازیه فی تفسیرنا (البیان) عند التعرض لترجمة الحارث الأور. (معجم رجال الحديث، ۲۱۰/۱۰)

گمان نمی‌رود با این تفصیل، در عدم اعتبار روایات شعبی شکی وجود داشته باشد.

مآخذ ۳ و ۴

مآخذ ۳ و ۴ نیز داستان را از قول شریح قاضی نقل کرده‌اند.

در هیچ‌یک از کتب رجال شیعه توثیقی از شریح نرسیده و بلکه در فرهنگ شیعه مورد طعن و لعن هم واقع شده است؛

۱- «شریح القاضی ملعون، روی أبو نعیم عن عمر بن ثابت عن أبي إسحاق قال: ثلاثة لا يؤمنون علی بن علی بن أبي طالب علیه السلام مسروق و مرة و شریح، و روی أن الشعبي رابعهم» (طرائف المقال ۸۹/۲، ۷۴۶۶)

۲- صاحب معجم رجال الحديث توضیحی در باره شریح نداده است و فقط معروفیت او را متذکر شده است.

۳- اما دهخدا در لغت نامه‌اش مطلب را آورده، اگر چه سخن ایشان ملاک نیست اما جالب است: «در باب شریح بین علمای شیعه و سنی اختلاف است. و بعضی بزرگان شیعه او را مذموم می‌دارند... در تداول قاضی‌ای را که بر خلاف حق فتوی دهد «شریح» نامند یا بدو تشبیه کنند. این امر بر اثر خبری است که متداول است رایج شده و آن این‌که گویند: شریح به امر عبد الله بن زیاد فتوی داد که چون حسین بن علی (ع) بر خلیفه وقت خروج کرده است، دفع او بر مسلمانان واجب است، ولی در کتب معتبره این خبر نیامده». (لغت نامه دهخدا، حرف ش)

۴- شریح اولین بار توسط عمر به قضاوت منصوب شد. تا زمان حجاج در این سمت باقی بود و از این بابت حقوق دریافت می‌کرد. امیر المؤمنین را قبول نداشت و به ایشان ایمان نیاورد و امیر المؤمنین هم به او اعتماد نداشت و قضاوت‌هایش را نافذ نمی‌دانست و بارها مورد توبیخ آن حضرت واقع شد و حتی حضرت او تبعید کردند و در حکومت امیر المؤمنین با آن حضرت در خصوص حذف نماز تراویح اعتراض نمود و فریاد و همراه سر داد و قضاوت‌های نادرست و مخالفت‌هایی داشته است. ستایشگر خلفای ثلاثه بود. (قاموس الرجال، ۶۷/۵؛ تنقیح المقال، ۴۰۴/۳۴).

۵- طبق جدول مآخذ، علاوه بر این‌که مآخذ مربوطه غیر امامی می‌باشند، سلسله سند

روایت نیز همگی فرزندان و نوادگان خود شریح هستند که از جد غیر معتبر خود نقل روایت کرده‌اند.

نتیجه: راویان و سلسله سند مأخذ ۳ و ۴ اعتبار ندارند.

مأخذ ۵ و ۸

ابراهیم التیمی در کتب رجالی شیعه مجهول است. عمر بن الخطاب و شریح هم مردود بوده و غیر قابل اعتماد هستند.

لذا سند مأخذ ۵ و ۸ نیز نامعتبر است.

نتیجه بحث

هیچ یک از مأخذ فوق قابل اعتماد نیست زیرا:

- ۱- در کتب روایی معتبره شیعه این روایت ذکر نشده است
- ۲- تمام اسناد ضعیف، بی اعتبار و برخی هم بدون سند است
- ۳- علاوه بر دلایل فوق به جز ماخذ اول بقیه مأخذ یا زیدی مذهب هستند که توثیقی در مورد آن‌ها نرسیده، و یا اهل سنت هستند که این نکته نیز بر ضعف اعتبار داستان فوق می افزاید.

ب: وجود روایت معارض

در کتب اربعه شیعه روایت بسیار معتبری وارد شده است که از نظر محتوا با داستان زره گم شده تعارض و منافات کامل دارد:

«...عبد الرحمن بن حجاج می گوید: روزی حکم بن عیینه و سلمة بن کهیل بر امام باقر علیه السلام وارد شدند و از [قضاوت با] یک شاهد و یک سوگند سؤال کردند. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن [یک شاهد و یک سوگند] قضاوت کرد و علی علیه السلام در نزد شما در کوفه نیز با آن قضاوت کرد. حکم و سلمه گفتند: این خلاف قرآن است. امام فرمود: از کجا پیدا کردید که خلاف قرآن است؟ گفتند: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «و أشهدوا ذوی عدل منکم». امام به آن‌ها فرمود آیا «و أشهدوا ذوی عدل منکم» یعنی یک شاهد و سوگند را قبول نکنید؟ سپس فرمود: علی علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود که عبد الله من قفل التمیمی بر آن حضرت گذشت در حالی که زره طلحه همراهش بود. علی علیه السلام فرمود: این زره طلحه است که در بصره (جنگ جمل) قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است. عبد الله بن قفل به حضرت گفت: بین من و بین خودت قاضی ای را که

برای مسلمانان قبول داری قرار بده. پس بین او و حضرت، شریح به عنوان قاضی قرار داده شد. علی علیه السلام فرمود: این زره طلحه است که در بصره (جنگ جمل) قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است. شریح گفت بر آن چه می‌گویی بی‌باور. حضرت، امام حسن علیه السلام را آورد و شهادت داد که: این زره طلحه است که در بصره (جنگ جمل) قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است. شریح گفت این یک شاهد است و من با یک شاهد قضاوت نمی‌کنم مگر این که شاهد دیگری با او باشد. حضرت قنبر را خواستند و قنبر شهادت داد که: این زره طلحه است که در بصره (جنگ جمل) قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است. شریح گفت این برده است و من با شهادت برده قضاوت نمی‌کنم. علی علیه السلام غضبناک شده و فرمودند: زره را از او بگیرد. این شخص سه بار به جور قضاوت نمود. شریح حالش خراب شد و گفت: دیگر بین دو نفر قضاوت نمی‌کنم مگر این که به من بگویی کجا سه بار به جور قضاوت کردم؟ حضرت فرمودند: وای بر تو زمانی که خبر دادم که: این زره طلحه است که در بصره (جنگ جمل) قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است، گفتم: بر آنچه می‌گویی بی‌باور. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرگاه غلولی یافتید بدون بی‌باور آن را بگیرید، گفتم: کسی این حدیث را نشنیده است. این بار اول سپس حسن را به عنوان شاهد نزد تو آوردم و شهادت داد. گفتم: این یک شاهد است و من با یک شاهد قضاوت نمی‌کنم مگر این که شاهد دیگری با او باشد. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با یک شاهد و سوگند قضاوت کرد، این بار دوم. سپس قنبر را نزد تو آوردم و شهادت داد که: این زره طلحه است که در بصره (جنگ جمل) قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است. گفتم: این برده است و من با شهادت برده قضاوت نمی‌کنم. در حالی که اگر برده عادل باشد شهادتش اشکالی ندارد. سپس علی علیه السلام فرمود: وای بر تو! امام مسلمانان امین است بر کارهای مردم حتی در کارهای عظیم‌تر از این.^۱ (کافی ۳۸۵/۷؛ من لا یحضره الفقیه، ۱۰۹/۳؛ الاستبصار، ۳۴/۳؛ التهذیب، ۲۷۴/۶)

۱ «علی بن ابراهیم، عن ابن ابي عمير، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: دخل الحكم بن عتيبة و سلمة بن كهيل علي ابي جعفر عليه السلام فسألاه عن شاهد و بين فقال قضي به رسول الله صلى الله عليه و آله و قضي به علي عليه السلام عندكم بالكوفة فقالا: هذا خلاف القرآن فقالا: و أين وجدتموه خلاف القرآن؟ فقالا: إن الله تبارك و تعالی يقول " و أشهدوا ذوي عدل منكم " (طلاق: ۲) فقال لهما أبو جعفر عليه السلام: فقولوه: " و أشهدوا ذوي عدل منكم " هو أن لا تقبلوا شهادة واحد و بعيننا؟ ثم قال: إن عليا عليه السلام كان قاعدا في مسجد الكوفة فمر به عبد الله بن قفل التميمي و معه درع طلحة فقال علي عليه السلام: هذه درع طلحة اخذت غلولا يوم البصرة فقال له عبد الله بن قفل: فاجعل بيني و بينك قاضيك الذي رضيت له للمسلمين، فجعل بينه و بينه شريحا فقال علي عليه السلام: هذه درع طلحة اخذت غلولا يوم البصرة فقال له شريح هات علي ما تقول بينه، فأناه بالحسن عليه السلام فشهد أنها درع طلحة أخذت غلولا يوم البصرة فقال شريح: هذا شاهد واحد فلا أقضي بشهادة شاهد حتى يكون معه آخر فدعى قنبرا فشهد أنها درع طلحة اخذت غلولا يوم البصرة، فقال: شريح هذا مملوك و لا أقضي بشهادة مملوك، قال فغضب علي عليه السلام فقال: خذوها فإن هذا قضي بجور ثلاث مرات قال: فتحول شريح، ثم قال: لا أقضي بين اثنين حتى تخبرني من أين قضيت بجور ثلاث مرات؟ فقال له: و بلك أو و بلك إني لما أخبرتك أنها درع طلحة اخذت غلولا يوم البصرة فقلت: هات علي ما تقول بينه و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: حينما وجد غلولا اخذ بغير بينه، فقلت: رجل لم يسمع

نتیجه

روایت فوق از حیث محتوا با داستان قبلی کاملاً معارض بوده و آن را باطل می‌کند.

ج: تحلیل محتوایی داستان

با کمی دقت در داستان زره گم شده علی علیه السلام اشکالات اعتقادی ذیل آشکار می‌شود؛

۱- بر اساس فراز آخر روایت زره طلحه «ویلک أو ويحك إمام المسلمین يؤمن من أمورهم علی ما هو أعظم من هذا» به محکمه کشاندن و طلب بینه از امام معصوم شاید برای کسانی که معصوم علیه السلام را نمی‌شناسد اشکالی نداشته باشد، اما برای کسی مثل شریح که معصوم را می‌شناسند جایز نیست و بلکه مخالف صریح قرآن و دستورات رسول اکرم است. طلب بینه از معصوم - کسی که تنها مصداق آیه تطهیر است - خطاست.

۲- در کتاب فدک به نقل از تفسیر قمی به سند صحیح از امام صادق علیه السلام در خصوص شاهد و بینه خواستن ابوبکر و عمر از فاطمه زهرا سلام الله علیها در مورد ملکیت فدک چنین نقل شده:

«امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به ابوبکر فرمود: ابوبکر آیا قرآن هم می‌خوانی؟ ابوبکر گفت: آری. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به من بگو این آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» درباره چه کسی نازل شده؟ درباره ما یا درباره غیر ما؟ ابوبکر گفت: بی تردید درباره شما نازل شده است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، اگر دو نفر علیه فاطمه سلام الله علیها به فحشاء شهادت بدهند چه خواهی کرد؟ ابوبکر گفت: بر او حد جاری می‌کنم همان‌گونه که بر مسلمانان اقامه حد می‌کنم. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اکنون تو در نزد خدا از کافران هستی. ابوبکر گفت: چرا؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چون تو گواهی خدا بر طهارت فاطمه را مردود شمردی و شهادت مردم علیه او را پذیرفتی، همان‌گونه که حکم خدا و رسولش را درباره او انکار کردی.» (رضازاده مقدم، فدک، ۶۰).

۳- چگونه قابل تصور است که شریح و همدستش شعبی در بلاد اسلامی و در مدینه و کوفه باشند، هم عصر امیر المؤمنین باشند، اما از دادخواهی علی و فاطمه علیهما السلام در

الحديث فهداه واحدة، ثم أتيتك بالحسن فشهدت قلت: هذا واحد ولا أقضي بشهادة واحد حتى يكون معي آخر، وقد قضى رسول الله صلى الله عليه وآله بشهادة واحد و بعين فهداه نشان ثم أتيتك بقدر فشهدت أنها درج طلحة اخذت غلولا يوم البصرة قلت: هذا مملوك ولا أقضي بشهادة مملوك، و ما بأس بشهادة المملوك إذا كان عدلا، ثم قال ويلك أو ويحك إمام المسلمین يؤمن من أمورهم علی ما هو أعظم من هذا» (کافی ۳/۳۸۵، من لا یحضره الفقیه، ۳/۱۰۹، الاستبصار، ۳/۳۴۳، التهذیب، ۶/۲۷۴).

جریان فدک مطلع نباشند و توصیه‌های فراوان پیامبر را در مورد آن حضرت نشنیده باشند که فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار» (مهدی فقیه ایمانی، حق با علی است) و آن‌گاه امیر المؤمنین و باب علم نبی را خیلی راحت به یک یهودی یا مسیحی بفروشی و بعد هم در بوق و سرنا کنی که: بیایید و ببینید که علی چقدر عادل است. علی چقدر متواضع است!

- ۴- در روایت زره طلحه شریح غضب امام را بر می‌انگیزاند و مضمون «المقصر فی حکم زاهق... من ابغضکم فقد ابغض الله» (زیارت جامعه کبیره) می‌گردد.
- ۵- به نظر شما آیا امکان دارد معصوم علیه السلام چیزی را گم کند؟ انسان‌ها همیشه بر اثر غفلت اشیاء و اموال خود را گم می‌کنند پس گم کردن چیزی نتیجه جهل و غفلت است، و در این داستان عبارات «إلتقطها و عرفها»، «وجد علی بن ابي طالب درعه»، «فعرّف علی الدرع»، «ذهب منی منذ زمان»، «إفتقد درعا له» گویای این است که باب مدینه علم بر اثر غفلت و یا بی‌احتیاطی زره خود را گم کرده است. چنین چیزی در مورد معصوم قابل قبول نیست.
- ۶- درخواست مراجعه به قاضی در برخی متون از سوی علی علیه السلام مطرح شده (که قاعده هم باید همین گونه باشد) و حضرت آن مرد یهودی یا نصرانی را پیش قاضی برده و طرح دعوا می‌نماید. قاضی از حضرتش شاهد و بینه می‌خواهد و ایشان تازه متوجه می‌شود که ادعایش بدون دلیل است، لذا می‌خندد و می‌گوید: دلیل و بینه ندارم. (مأخذ ۱، ۲، ۷، ۹، ۱۰)
- عجیب است خواندن این داستان چه تصویری از باب علم نبی برای ما تداعی می‌کند؟ بزرگ مردی که صلابت و عدالت قضاوت‌هایش عالم‌گیر است، با ادعایی پوچ در محضر قاضی خوار می‌شود، و از ادعای جاهلانه خودش، حتی خودش خنده‌اش می‌گیرد و می‌گوید: راست می‌گویی ها شریح...! (فضحک علی و قال: أصاب شریح)
- ۷- بنا به نقل قول حلیه‌الاولیاء، اگر درخواست مراجعه به قاضی توسط یهودی مطرح شده باشد، شریح و طرز قضاوتش زیر سؤال است. فرض کنیم یهودی یا مسیحی به خاطر عدم معرفت و شناخت، امیر المؤمنین را به دادگاه بکشاند، شریح که حضرت را می‌شناخت و به مقام الهی آن بزرگوار آگاه بود، چنان‌که در برخی متون (مأخذ ۱، ۲، ۸، ۱۰)، سازندگان داستان ذکر کرده‌اند که شریح در مقابل حضرت از جایش بلند شد، و یا حتی او را امیر المؤمنین خطاب کرده است. ضمن این‌که به خاطر چنین خطایی و عدم قبول قول امام در داستان درع طلحه مورد مواخذه آن حضرت قرار گرفت.

۸- عبارت (ما أمير المؤمنين عندي بکاذب) بسیار جالب طراحی شده است. طراحان هدفشان از چنین ساخته‌ای این بوده است که بگویند: این امیر المؤمنین شما هر چند که درگگو نیست، اما نمی‌دانیم چرا هر از چند گاهی ادعاهای بی اساس مطرح می‌کند؛ یک بار بعد از رحلت پیامبر ادعای خلافت کرد، یک بار هم سر مسأله فدک، دلیل و بینه هم نداشت، الان هم باز آمده و ادعا کرده که این زره مال اوست در حالی که دلیل و بینه هم ندارد.

۹- مطلب جالبی در مأخذ هشتم وجود دارد. بخشی از متن سند را با هم مرور می‌کنیم: «فقال شریح صدقت والله یا امیر المؤمنین أنها لدرعک ولكن لا بد من شاهدين...» (شریح گفت راست می‌گویی به خدا قسم یا امیر المؤمنین ولی ناچار باید دو شاهد باشد...) یکی از احکام قضاوت این است که قاضی بر اساس علم خودش قضاوت کند و حتی علمش بر ادعای شهود مقدم (وسائل الشیعه، ۲۷۴/۲۷؛ جواهر الکلام، ۸۸/۴۰؛ تحریر الوسیله، ۴۰۸/۲). اگر شریح در منصب قضاست و نسبت به مورد قضا هم علم دارد مگر نباید به علم خودش عمل کند؟ طلب شاهد و بینه مربوط به زمانی است که قاضی نسبت به مورد دعوا جهل دارد و برای رفع جهلش، از طرفین بینه می‌خواهد. شریح خودش تصدیق می‌کند که امیر المؤمنین راست می‌گوید ولی باز می‌گوید: لابد من بینه!

۱۰- تفاوت‌های زیاد و فاحش متون با یکدیگر محل تأمل است که چند مورد آن ذکر می‌شود:

فرد یابنده در برخی متون یهودی و در برخی دیگر نصرانی ذکر شده است. زمان گم شدن در برخی متون جنگ جمل و برخی متون جنگ صفین ذکر شده است. درخواست مراجعه به قاضی در برخی متون از سوی امیر المؤمنین و در برخی متون از سوی فرد مقابل مطرح شده است.

در برخی متون حضرت شاهد دارد و در برخی متون شاهد ندارد. شهود امیر المؤمنین در برخی متون امام حسن علیه السلام است، در برخی متون امام حسین علیه السلام و در برخی متون قبر و در برخی متون عبدالله بن جعفر به عنوان شهود ذکر شده‌اند.

متأسفانه تفاوت‌ها بسیار زیاد است و البته جای تأمل هم دارد.

راز شهرت این داستان نامعتبر

اگر این داستان معتبر نیست چرا اینقدر مشهور است؟ در پاسخ می‌توان گفت: اولاً هر مشهوری معتبر نیست (و رب مشهور لا اصل له) و در جای خود بطلان داستان ثابت شد.

ثانیاً با کمی تامل در مآخذ داستان می‌توان به پاسخ رسید. مآخذ عبارتند از: مناقب ابن شهر آشوب، ۳۷۳/۱؛ بحار الانوار، ۱۲/۲۴؛ همان، ۱۵/۲۴؛ همان، ۵۹۸/۹؛ همان، ۵۶/۴۱؛ همان، ۲۹۰/۱۰۴؛ همان، ۲۹۹/۱۰۴؛ داستان راستان، ۳۴/۱؛ الامام علی صوت العدالة الانسانية، الجزء الأول علی و حقوق الانسان، جرج جرداق، ۹۲؛ کتاب فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی سال اول راهنمایی دهه ۷۰.

از بین این مآخذ، مناقب و بحار از معروف‌ترین مآخذ قدیمی، و بقیه از معروف‌ترین مآخذ عصر حاضر هستند که هیچ‌کدام نیاز به معرفی ندارند، و آنچه باعث شهرت این داستان شده است، همین مآخذهای معروف است، به ویژه کتاب درسی، داستان راستان و مناقب و بحار الانوار. البته نقل محافل و منابر و رسانه‌ها نیز برای این شهرت تأثیر غیر قابل انکاری داشته است.

نتیجه‌گیری

- ۱- این داستان اگرچه مشهور است و در کتب بسیار زیادی ذکر شده است ولی از حیث سند و دیدگاه رجالی، روایی، دلالی و دیدگاه عقلی، و از همه مهم‌تر از حیث اعتقادی نمی‌توان برای آن دلیل معتبری یافت.
- ۲- امکان شکایت از امام معصوم در صورت عدم شناخت جایگاه امامت توسط مدعی امکان‌پذیر است، همان‌گونه که در قضیه درع طلحه، حضرت بنا به درخواست عبد الله بن قفل به قاضی مراجعه نمودند.
- ۳- به استناد صحیحه علی بن ابراهیم در ماجرای فدک، طلب شاهد و بینه از معصوم جایز نیست و موجب انکار مقام عصمت و کفر طالب بینه است.
- ۴- امام معصوم در تمام امور مردم اولی به تصرف است و به فرموده امیر المؤمنین «امام المسلمین یؤمن من امورهم علی ما هو أعظم من هذا» می‌باشد که البته این فرمایش همان عبارت اخری «من کنت مولاه، فهذا علی مولاه» رسول خداست.

۵- استناد به روایات باطل در فقه شیعه هیچ جایگاهی نداشته و بین فقها در این باره هیچ اختلافی نیست.

منابع

- قرآن کریم.
- آل عصفور، حسین بن محمد، *الأنوار اللوامع في شرح مفاتيح الشرائع*، المحقق الميرزا محسن آل عصفور، قم، بی تا.
- ابن إدريس، محمد بن أحمد، *السرائر*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۱۰ق.
- ابن بابويه، محمد بن علي، *عيون أخبار الرضا (ع)*، الشيخ حسين الأعلمي، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.
- ابن براج، عبدالعزيز بن نحرير، *المهذب*، إشراف: جعفر السبحاني، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۰۶ق.
- ابن عدی، عبدالله بن عدی، *الکامل في ضعفاء الرجال*، يحيى مختار غزاوي، الدكتور سهيل زكار، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۹ق.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاريخ مدينة دمشق*، علي شيري، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۱۵ق.
- ابو نعيم، احمد بن عبد الله، *حلية الاولياء و طبقات الاصفياء*، بيروت، دار الكتب العربية، الطبعة الثانية، ۱۳۸۷ق.
- امینی، ابراهيم، *فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی*، سال اول دوره راهنمایی تحصیلی، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۳.
- بيهقي، أحمد بن حسين، *السنن الكبرى*، بيروت، دار الفكر، بی تا.
- ثقفی، إبراهيم بن محمد، *الغارات*، السيد جلال الدين المحدث الأورموی، چاپخانه بهمن، مورخ ۱۳ / ۲۵۳۵ / ۵.
- جرداق، جرج، *الامام علی صوت العدالة الانسانية*، حسن حميد السنيد، مركز الطباعة والنشر للمجمع العالمي لاهل بيت عليهم السلام، الطبعة الثاني، ۱۴۲۶ق.
- جصاص، أحمد بن علي، *الفصول في الأصول*، دكتور عجيل جاسم النمشي، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵ق.
- حر العاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسة آل البيت، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ق.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، موسسه لغت نامه دهخدا.
- رضازاده مقدم، حسن، *فدک*، مشهد، به نشر، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- شهيد أول، محمد بن مكي، *الدروس الشرعية في فقه الإمامية*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة

الثانية، ١٤١٧ق.

شهيد ثاني، زين الدين بن علي، *الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية*، السيد محمد كلانتر، قم، منشورات مكتبة الداوري، الطبعة الاولى، ١٤١٠ق.

_____، *مسالك الأفهام*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، الطبعة الاولى، ١٤١٣ق.
شيخ البهائي، محمد بن حسين، *جامع عباسي* (فارسي)، علي المحلاتي الحايري، طهران، مؤسسة انتشارات فراهاني، بي تا.

طباطبائي كربلايي، علي بن محمد علي، *رياض المسائل*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٢ق.

طبري مامطيري، علي بن مهدي، *نزهة الابصار و محاسن الآثار*، محمد باقر محمودي، قم، مركز جهاني تقريب مذاهب اسلامي، الطبعة الاولى، ١٣٨٨.

طوسي، محمد بن حسن، *الاستبصار*، السيد حسن الموسوي الخراسان، الشيخ محمد الآخوندي، طهران، دار الكتب الإسلامية، الطبعة الرابعة، ١٣٦٣.

_____، *المبسوط في فقه الاماميه*، السيد محمد تقى الكشفي، المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية، ١٣٨٧.

علامه الحلبي، حسن بن يوسف، *كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثامنة، ١٤١٩ق.

_____، *مختلف الشيعة*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ١٤١٣ق.
فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، *التنقيح الرائع لمختصر الشرائع*، السيد عبد اللطيف الحسيني الكوه كمرى، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤٠٤ق.

فاضل هندي، محمد بن حسن، *كشف اللثام* (ط.ج)، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الاولى، ١٤١٦ق.

فقيه ايماني، مهدي، *حق با على است*، قم، چاپخانه اسماعيليان، چاپ دوم، ١٣٦٩ .

قمي، عباس، *مفاتيح الجنان (فارسي)*، به نشر، چاپ پنجم، ١٣٨٤.

قمي، علي بن إبراهيم، *تفسير القمي*، السيد طيب الموسوي الجزائري، قم، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤ق.

المامقاني، عبد الله، *تنقيح المقال في علم الرجال*، محي الدين المامقاني، محمد رضا المامقاني، قم، آل البيت لآحياء التراث، الطبعة الاولى، ١٤٣١ق.

مجلسي، محمد تقى بن مقصود علي، *روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه*، السيد حسين الموسوي الكرماني والشيخ علي پناه الإشتهاردي، بنياد فرهنگ اسلامي حاج محمد حسين كوشانپور،

بی تا.

محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مومن، *کفاية الفقه المشتهر بكفاية الأحكام*، الشيخ مرتضى الواعظي الأراكي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳ق.

مطهری، مرتضی، *داستان و داستان*، قم، مرکز مطبوعاتی دار التبلیغ اسلامی.

نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن بن باقر، *جواهر الكلام*، الشيخ عباس القوجانی، طهران، دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ۱۳۶۵

وکیع، محمد بن خلف، *أخبار القضاة*، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، الطبعة الأولى، ۱۳۶۶ق.

یحیی بن حسین، *الأحكام في الحلال و الحرام*، أبو الحسن علي بن أحمد بن أبي حريصة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ق.

_____، *تيسير المطالب في امالي ابي طالب*، عزى عبدالله بن حمود، مؤسسة زيد بن على الثقافية، بی تا.